گفت‌وگوی «جوان» با برادر جاویدالاثر شهید مدافع حرم محمد اسدی فرمانده گردان غلامان عباس(ع)

۴۰ روز تمام برای اعزام به سوریه روزه گرفت

علیرضا محمدی

برادران اسدی هر وقت می‌خواستند با هم وداع کنند، در باغ پدری که اطراف مشهد بود قرار می‌گذاشتند. از میان پنج برادر، سه برادر مدافع حرم بودند و کسی خبر نداشت این بار که یکی از آنها می‌رود، باز او را خواهند دید یا نه. شهید محمد اسدی فرزند ششم خانواده بود، اما به عنوان اولین نفر به دفاع از حریم اهل بیت رفت و راه را برای دیگر برادران باز کرد. او در پاییز سال ۹۴ در همین باغ پدری آخرین خداحافظی‌ها را با برادرانش کرد و برای همیشه راهی سوریه شد. محمد که قبلاً با نام جهادی ابوزینب چهار بار به جبهه عراق رفته بود، برای بار آخر با نام جهادی غلام عباس عازم سوریه شد و شش ماه بعد در ۱۷ خردادماه ۱۳۹۵ مصادف با اول ماه رمضان به شهادت رسید. شهید اسدی سرداری بی‌نام و نشان بود که در لشکر فاطمیون به سمت فرماندهی گردان غلامان عباس(ع) نیز نائل آمد و در همین کسوت به دیدار اربابش حضرت ابوالفضل العباس(ع) مشرف شد. حالا که به سالگرد قمری شهادت محمد نزدیک شده‌ایم، گفت‌وگوی ما با علی اسدی برادر شهید را که خود نیز دفاع از حرم را تجربه کرده است، پیش‌رو دارید.

چطور شد که از یک خانواده سه برادر مدافع حرم شدند؟

در خانواده ما اول محمد رفت و او راه را برایمان باز کرد. همیشه پیشقدم بود و الان هم که در شهادت اول شد. محمد دفاع از حریم اهل بیت را از عراق شروع کرد و چهار بار به آنجا اعزام شد. بار سوم من هم همراهش رفتم. همان زمان که ما عراق بودیم، برادر کوچکترمان که طلبه است توانسته بود به سوریه برود. از عراق که برگشتیم، محمد برای رفتن به سوریه تلاش کرد. البته از قبل هم تلاش کرده بود، اما این بار خیلی تلاش کرد و نهایتاً به لشکر فاطمیون پیوست. اولین اعزام محمد به سوریه آخرین اعزامش بود و همان جا به شهادت رسید.

ایشان که ایرانی بود، چطور با لشکر فاطمیون همراه شد؟

محمد از اواخر سال ۹۳ تلاش کرد به سوریه برود، اما اعزامش نمی‌کردند. برای اینکه بتواند برود و کسی سد راهش نشود ۴۰ روز روزه گرفت و هر شب تا صبح مشغول نماز شب و عبادت شد و سه شبانه‌روز هم در حرم امام رضا(ع) راز و نیاز و دعا کرد تا با اعزامش موافقت شود. عاقبت برادرم با هویت یک تبعه افغانی به سوریه رفت. حتی پس از اینکه به آنجا رفته بود، به گفته همرزمانش ۸۰ روز دیگر روزه گرفت به خاطر اینکه به او اجازه دفاع از حریم ناموس حضرت علی (ع) داده شود.

برادرتان نظامی که نبود؟

خیر، ایشان لیسانس حقوق داشت و به عنوان مشاور حقوقی در دفتر وکالت مشغول به کار بود. چون نظامی نبود اعزامش به سختی صورت گرفت.

کمی از خلقیات شهید بگویید. متولد چه سالی بود و چگونه فرزندی بود؟

محمد متولد سال ۶۴ در مشهد بود. ما اصالتاً اهل همین شهر مقدس هستیم. پدرمان معمار تجربی است و یک خانواده متوسط و معمولی داریم. پدر و مادرمان سعی می‌کردند با رزق حلال ما را پرورش دهند. محمد سر چنین سفره‌ای بزرگ شد. ذات خوبی هم داشت که باعث شد تربیت والدینمان آن را تقویت کند و یک جوان غیرتی و مذهبی بار آید. شهید از همان نوجوانی‌اش در بسیج فعالیت می‌کرد. بچه هیئتی بود و چه در دانشگاه یا در محله و... فعالیت‌های فرهنگی داشت. همین پیش زمینه‌ها باعث شد برای رفتن به جبهه مقاومت اسلامی سر از پا نشناسد. غیرت محمد اجازه نمی‌داد بشنود تروریست‌ها هوای ویرانی حرم اهل بیت را دارند و او دست روی دست بگذارد و کاری نکند.

با توجه به اینکه ایشان نظامی نبود، اعزام به عراق هم نمی‌توانست به شکل رسمی صورت گرفته باشد، درست است؟

کلاً کسی که می‌خواهد برای دفاع از حرم به عراق اعزام شود باید خودش مقدمات و هزینه‌های سفرش را مهیا کند. آن یک باری که من همراه اخوی به عراق رفتم، با هزینه شخصی خودمان بود. حتی وقتی به خط مقدم رسیدیم، باز از لحاظ ماندن در این جبهه ایمن نبودیم. یادم است یک روز دو نفر از بچه‌های نیروی قدس آمدند به خط و یکی از آنها به زبان عربی از محمد سؤالی پرسید. محمد در همین رفت‌و آمدها به عراق عربی یاد گرفته بود، اما چون لهجه داشت جوابش را نداد. می‌ترسید بفهمند ایرانی هستیم و ما را بر گردانند. آن بنده خدا چندبار سؤالش را تکرار کرد و وقتی دید محمد جواب نمی‌دهد اول به شوخی و به زبان عربی گفت مگر کری؟ بعد فکری کرد و این بار به فارسی پرسید: نکنه ایرانی هستی؟ محمد خنده‌اش گرفت و فهمیدند ما ایرانی هستیم. اما ما را بر نگرداندند.

شهید اسدی که این همه دردسر برای حضور در جبهه مقاومت اسلامی داشت، اصرارش برای رفتن به عراق و سوریه چه بود؟

عرض کردم که خیلی غیرتی بود. بصیرت لازم را داشت و به خوبی می‌دانست برای چه باید در جبهه مقاومت اسلامی حضور یافت. اما شاید بهتر باشد سؤال شما را از زبان خود شهید جواب بدهم. آن دفعه‌ای که به اتفاق هم به عراق رفته بودیم، در کاظمین با یک مستندساز به نام آقای رسول اسدی که تهرانی است آشنا شدیم. ایشان از شهید مصاحبه‌ای گرفت و همین سؤال شما را از محمد پرسید. برادرم جوابی به این مضمون داد که نمی‌خواهم از عاشورای زمانم جا بمانم. نمی‌خواهم جزو آن ۲ هزارنفری باشم که شب عاشورا امام حسین(ع) را ترک کردند. ما اگر خود آقا هم گفت بروید، نمی‌رویم. بحث غیرتی و ناموسی است. می‌خواهم برسم به بارگاه بی‌بی حضرت زینب(س) و از حریم اهل بیت دفاع کنم.

ایشان در سوریه به فرماندهی گردان رسیده بود، به خاطر سابقه‌اش در جبهه عراق به این سمت دست یافته بود؟

اخوی هیچ حرفی از حضورش در عراق به همرزمانش نزده بود. وقتی ایشان به سوریه می‌رود، شش ماه تمام آنجا می‌ماند. فرماندهان بعد از پی بردن به شجاعت و تجربیات نظامی محمد، کم کم به او اعتماد و مسئولیت یکی از گردان‌های لشکر فاطمیون را به ایشان واگذار می‌کنند. شهید به حضرت عباس(ع) خیلی ارادت داشت. نام جهادی‌اش را غلام عباس گذاشته بود و اسم گردانشان هم که غلامان حضرت عباس(ع) بود. جانشین ایشان در همین گردان بعدها به ما می‌گفت «وقتی موضوع فرماندهی را به شهید اسدی پیشنهاد دادند، نمی‌پذیرفت. حتی به من گفت شما سن تان بیشتر است و تجربه بیشتری هم در لشکر فاطمیون دارید، شما فرمانده باشید.» نهایتاً برادرم فرماندهی را می‌پذیرد و بعدها نیز علاوه بر فرماندهی گردان غلامان عباس(ع) به جانشینی محور تیپ امام حسن(ع) نائل می‌شود.

گفتید اعزام ایشان به سوریه شش ماه و تا زمان شهادتش طول کشید، یعنی در تمام این مدت به خانه نیامد؟

خیر، اصلاً نیامد. در حالی که دوره‌ها دوماه یا نهایتا سه ماهه است. یکی از دوستان برادرم برایمان تعریف می‌کرد یک بار غلام عباس را دیدم تنها گوشه‌ای نشسته و گریه می‌کند. علتش را که پرسیدم دو دلیل آورد. یکی اینکه گفت دیدم چند نفر از نیروهای لشکر دارند موسیقی گوش می‌دهند و حیف است در محیطی چون جبهه مقاومت اسلامی رزمندگان چنین آهنگ‌هایی را گوش دهند. بعد برادرم رفته بود و با هزینه شخصی خودش برای آن رزمنده‌ها مداحی تهیه کرده بود، اما دومین دلیل محمد برای گریه‌هایش دوری چندین ماهه از خانواده و دلتنگی برای آنها بود. برادرم به دوستش گفته بود دلم برای پدر و مادر و خانواده‌ام تنگ شده است. دوستش پرسیده بود چرا به مرخصی نمی‌روی. ایشان هم جواب داده بود می‌ترسم به ایران برگردم و در همین فاصله بشنوم به حرم خانم زینب کبری(س) تعدی شده است. آن وقت چه جوابی دارم که به حضرت علی(ع) بدهم. من پوتین‌هایم را جفت کرده‌ام و اصلاً به مرخصی نمی‌روم. یا ما با پیروزی کامل برمی‌گردیم یا اینکه من به شهادت می‌رسم.

آخرین وداع‌تان چگونه بود؟

ما باغی در اطراف مشهد داریم که هر بار یکی از ما که می‌خواست به سوریه یا عراق اعزام شود، پنج برادر آنجا جمع می‌شدیم و با هم خداحافظی می‌کردیم. بار آخری که محمد می‌خواست برود، به دلم افتاده بود این رفتن را برگشتی نیست. با برادر بزرگ‌مان که حرف زدم، ایشان گفت من هم احساس می‌کنم محمد شهید می‌شود. بنابراین تصمیم گرفتیم از برادرم محمد فیلمبرداری کنیم و او برایمان از انگیزه‌های رفتنش بگوید. در این فیلم محمد به پدر و مادرمان گفت: «اگر جسدم برنگشت و دشمن از شما پول خواست، به هیچ وجه قبول نکنید.» بعد به مادرمان خیلی تأکید کرد که پس از شهادتم کاری نکنید من جلوی حضرت زینب(س) سرافکنده شوم. این آخرین وداع ما با برادرمان بود. او رفت و بعد از شش ماه تنها خبر شهادتش را شنیدیم بدون اینکه پیکرش بازگردد. مسلماً رفتن محمد برای ما خیلی سخت بود، اما وقتی آدم به زیبایی راه شهید فکر می‌کند تا حدی آرام می‌شود. پدر و مادرمان هم شکر خدا واقف به ارزش‌های راهی که محمد جانش را در آن داد، هستند. می‌گویند مصیبت حضرت زینب(س) اصلاً قابل مقایسه با مصیبت ما نیست. ما فقط یک نفر را دادیم و خانم در محشر کربلا شهادت بسیاری از عزیزانش را دید.

از عملکرد غلام عباس در جبهه مقاومت اسلامی و همین طور از نحوه شهادتش روایتی دارید؟

از همرزمان برادرم نقل شده که ایشان در ماجرای سقوط خان طومان با همرزمانشان ایستادگی می‌کنند و باعث می‌شوند بسیاری از رزمندگان از محاصره دشمن رها شوند. این را خیلی از رزمندگان برایمان تعریف کرده‌اند. البته صحبت‌های دیگری هم از شجاعت‌های شهید شده است. اصلاً نحوه شهادت محمد طوری رقم خورد که باز تأییدی بر تهور و شجاعتش است. گردان غلامان عباس چون یک گردان خط شکن بود، در منطقه بین الحمره و خلصه در نزدیکی خان طومان استقرار داشت. قرار بود این گردان خط را به یگان‌های دیگری تحویل بدهد و نیروهایش مشغول جابه‌جایی بودند که یکی از همرزمان پاکستانی محمد به او اطلاع می‌دهد پیکر چند تن از شهدا بین خط خودی و دشمن جا مانده است. محمد می‌گوید نمی‌توانیم بگذاریم این پیکرها جا بمانند. مادرانشان چشم به راه هستند. بنابراین وظیفه جمع کردن ادوات گردان را به جانشینش واگذار می‌کند و خودش به همراه چند داوطلب برای آوردن پیکر شهدا می‌روند که از سه طرف به کمین دشمن می‌افتند. همرزمان محمد تا بخواهند ادوات را دوباره نصب کنند، دشمن به آنها مسلط می‌شود. چند دقیقه‌ای مقاومت می‌کنند و برادرم از طریق بیسیم گرای محل دشمن را به نیروهایش می‌داده است. تا اینکه ارتباط قطع می‌شود و یکی از تک تیراندازان دشمن تیری به قلب برادرم شلیک می‌کند و محمد در اول ماه رمضان به شهادت می‌رسد.

سخن پایانی.

خوب است سخن پایانی را از زبان خود شهید محمد اسدی بگویم. ایشان گفته است: «این دنیا بسیار کوچک و گذراست و مثل یک دیوار می‌ماند که ما بر لبه آن راه می‌رویم و انتهای این دیوار که هدف ماست شهادت است و ما باید هدف خود را با دقت و هوشیاری ببینیم و با سرعت و اشتیاق به طرف آن بدویم و مواظب باشیم که در این مسیر کوچکترین لغزشی در ما به وجود نیاید که ممکن است از این دیوار سقوط کنیم و به هدفمان که شهادت است نرسیم.»

یادکرد

مهران، شهری که در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۶۵ برای دومین بار اشغال شد

صدام می‌گفت از مهران خارج نمی‌شوم تا ایران از دور خارج شود

احمد محمد تبریزی

شهر مهران در دوران دفاع مقدس روزهای پر فراز و نشیبی را تجربه کرد. روزهایی پر از حادثه و نبرد در طول هشت سال برای مردم مهران رقم خورد و آنها لحظات دلهره‌آوری را از سر گذراندند. شهرشان چندین بار اشغال شد ولی در آخر به دست رزمندگان آزاد شد و دست نیروهای ارتش بعث را از این شهر استراتژیک قطع کردند. در دوران هشت ساله دفاع مقدس، شهر مرزی مهران چهار بار به اشغال نیروهای عراقی در آمد که یک بار از این اشغال‌ها در ۲۶ اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۵ اتفاق افتاد.

به گزارش «جوان» شهر مهران در تاریخ جنگ، نماد پایداری، مقاومت، ایثار و ایستادگی است. این شهر به عنوان جنگی‌ترین شهر ایلام مملو از خاطرات تلخ و شیرین روزهای جنگ بوده و کمتر رزمنده‌ای است که از این استان خاطره‌ای نداشته باشد. این شهر مرزی به دلیل موقعیت جغرافیایی‌اش، با شروع جنگ تحمیلی تحرکات و تجاوزات مرزی نظامیان عراقی در این منطقه مرزی شروع شد و روز به روز شدیدتر هم شد. با ادامه جنگ وضعیت به گونه‌ای پیش رفت که شهر مهران تا مدت‌ها قابل سکونت نبود و فقط منطقه عملیاتی محسوب می‌شد. صدام شعار می‌داد که من از مهران خارج نمی‌شوم مگر ایران از دور خارج شود. بعثی‌ها آن روزها با چنین افکاری حمله به مهران را شروع کردند.

اولین حرکت عراق از تاریخ ۱۳ فروردین ماه سال ۱۳۵۸ شروع شد. در این روز، شهر مهران مورد حمله هوایی عراق قرار گرفت و روز بعد، یک گروه از ارتش عراق به شهر «قصرشیرین» حمله کردند. از فروردین ماه سال ۱۳۵۹ به طور مرتب شهر مهران و حومه آن با خمپاره و توپخانه هدف حمله قرار می‌گرفت. در آن هنگام، شهر مهران و ۱۵ روستای اطراف آن پس از مداومت و شدت نسبی حملات دشمن، به تدریج از اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۹ محل اقامتشان را تخلیه کردند.

در هشتم خرداد ماه سال ۱۳۵۹، عراق بار دیگر به شهر «مهران» حمله هوایی و توپخانه‌ای کرد. در این حمله ۱۲ تن از هم‌میهنان عزیز به شهادت رسیدند و ۳۶ نفر نیز زخمی شدند و این درحالی بود که همه آنها غیر نظامی بودند. در ۱۲ شهریور ماه سال ۱۳۵۹، مهران بار دیگر مورد حملات موشکی قرار گرفت که در این حمله نیز دو نفر شهید و پنج نفر زخمی شدند.

یکی از ساکنان شهر مهران، روزی را که عراقی‌ها به زادگاهش حمله کردند چنین توصیف می‌کند: «حمله عراقی‌ها به مهران آنقدر سریع اتفاق افتاد و آنقدر اوضاع به هم پیچیده بود که ما حتی اگر اندکی درنگ می‌کردیم یا کشته می‌شدیم یا به اسارت در می‌آمدیم. بنابراین اولین موضوعی که ذهن ما را به خود مشغول کرده بود چگونگی جان به در بردن از آن معرکه بود با وجود این ما خیلی سریع با همان ماشینی که عرض کردم، خانه اجدادی مان را ترک کردیم و همه اجناسی که در مغازه داشتیم و اموال و اثاثیه منزلمان را که نتوانسته بودیم باخودمان بیاوریم به دست عراقی‌ها افتاد. پدرم بعدها می‌گفت ترک خانه و کاشانه‌مان در مهران به اجبار دشمن، یکی از غمناک‌ترین اتفاقات زندگی‌ام بوده است.»

به مرور زمان به دلیل خالی شدن شهر از سکنه و تجمعات جسته و گریخته دشمن در نقاط مختلف مرز واحدهایی از تیپ اسلام آباد (ارتش) برای حفظ و تأمین منطقه عملیات به این ناحیه اعزام شدند. پس از استقرار این یگان و اجرای آتش متقابل (هرچند ضعیف) علیه دشمن، آتش عراق قطع شد و به دنبال آن مردم مجدداً به شهر بازگشتند.

در هشت سال جنگ تحمیلی نیز این شهر چهار بار اشغال و سپس آزاد شد. در واقع شهر مهران سه بار به دست ارتش بعثی و یک‌بار در همکاری منافقین با این ارتش، اشغال و هر بار با تلاش و همت رزمندگان ایران اسلامی آزاد شد.

عراقی‌ها با ورود به مهران تبلیغات گسترده‌ای انجام دادند و سعی کردند اشغال مهران را بزرگ و در مقابل شهر فاو جلوه دادند و وانمود کردند که عملیات دفاع متحرک آنها نتیجه داده است. امام(ره) این مطلب را از رسانه‌های بیگانه شنیده و متوجه شده بود که عراقی‌ها درصدد انجام عملیات‌های جدیدی هستند به همین دلیل به تعدادی از پرسنل سپاه که خدمت ایشان می‌رسند تکلیف می‌کنند که «مهران هم باید آزاد شود.» تقریباً ۴۵ روز از این جریان نگذشت که نیروهای زیادی از لشکرهای سپاه در منطقه مستقر شدند و در دمای بالای ۵۰ درجه کمتر از گذشت ۴۵ روز از تصرف مهران، با انجام عملیات بزرگ کربلای یک در پنج مرحله وارد عملیات شدند و شهر را از دست بعثی‌ها آزاد کردند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۰۹۱

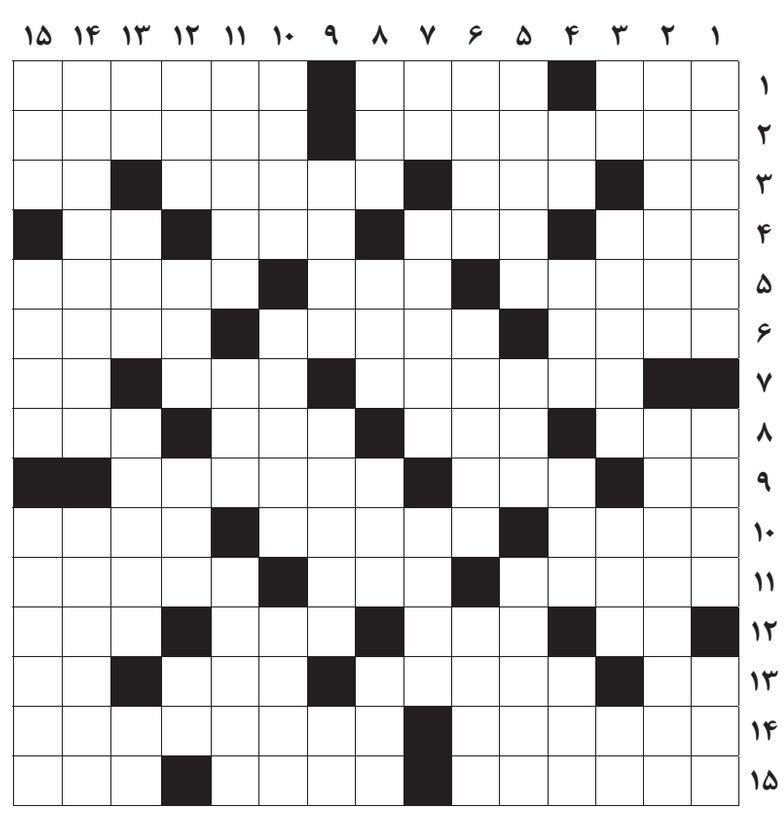

از راست به چپ

■ ۱- از شبکه‌های سیما- دورگه- لوله سفالی ■ ۲- بیماری جنون جوانی- بر خرد خویش بر ستم نتوان کرد/... خویش را دژم نتوان کرد ■ ۳- نوعی شیرینی- بزم- شرمساری- رفوزه ■ ۴- ضربه‌ای در تنیس- مکر و حیله- نظرات- اسم آذری ■ ۵- عنوان اسرای جنگی ایران در عراق- درد و رنج- نامناسب ■ ۶- سالک- در قدیم برای حمل مسافر استفاده می‌شد- نام چند تن از شاهان اشکانی ■ ۷- جای پرورش کرم ابریشم- دستور و فرمان- خطایی در پینگ پنگ ■ ۸- شتر- خیابان وسیع- آلوی کوهی- خونبها ■ ۹- تکرار حرفی- بازیگر فیلم دوئل- نقاشی روی شیشه ■ ۱۰- مفصل بین ران و ساق پا- صاف و مسطح- نویسنده انگلیسی لبه تیغ ■ ۱۱- قریب- از نام‌های انسان در قرآن- ره می‌سپارد ■ ۱۲- حرف انتخاب- لایه محافظ زمین- حرف شرط- بوته اولیه برنج ■ ۱۳- پهلوان- ورزش نابینایان- گردن- از گروه‌های خونی ■ ۱۴- بخش مراقبت‌های ویژه در بیمارستان- تیمی قدرتمند در فوتبال آلمان ■ ۱۵- صورت حساب- اسب بارکش- ده واحد از چیزی

از بالا به پایین

■ ۱- شهرت و آوازه- خوراک پرنده- فدراسیون بین‌المللی دو و میدانی ■ ۲- سنگ باارزش نیشابور- پایتخت برزیل ■ ۳- ابریشم- مجموعه‌ای از شرکت‌های بزرگ در ممالک صنعتی- نوعی برنج ایرانی- سرکه ■ ۴- وجه ناتمام- دولت‌ها- فلز چهره- ورودی‌های کنترل شده مسافران در ترمینال‌های فرودگاه ■ ۵- عصاره میوه‌ها- فلسفه ارسطو- کودن و احمق ■ ۶- شاعر فرانسوی صاحب اثر هوراس- از ابزار ورزش زورخانه‌ای- کتاب داود نبی ■ ۷- آرامش را شولوخف روسی نوشت- بازار- ماندنی ■ ۸- مراد و مرشد- سدی در تهران- پول دو کره- ناپلئون در این شهر ایتالیا (۱۷۹۶م) بر اتریشی‌ها پیروز شد ■ ۹- ایالتی در هند و پاکستان- دریاچه‌ای در آفریقا- گشوده ■ ۱۰- ولایتی در افغانستان- وسیله ورزشی حامد سلیمی- خراب‌کننده ■ ۱۱- کارگردان، فیلم‌نامه‌نویس و تهیه‌کننده بریتانیایی خالق سه‌گانه شوالیه تاریکی- سلاح روباه- تن‌پوش زنانه ■ ۱۲- خانه شعری- مادر باران- دیروز عرب- شهر و استانی به همین نام ■ ۱۳- غوزه پنبه- زمان مرگ- کتاب شعر- دوستی ■ ۱۴- ورزشی که در جنوب شرقی کشورمان طرفداران زیادی دارد- روستای زادگاه ابن‌سینا ■ ۱۵- جگر خوار بنی امیه- در آش هم می‌ریزند- رفت و آمد داشتن

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

						۹	۶	
۶	۱	۵						
		۷		۲	۳			
۱	۷	۳						
			۴	۱	۲		۷	
						۶		۸
							۹	۵
۵	۲	۱	۹					
	۶			۳	۷			۲

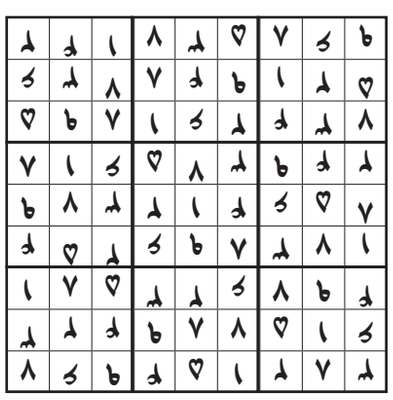

جدول کلمات متقاطع
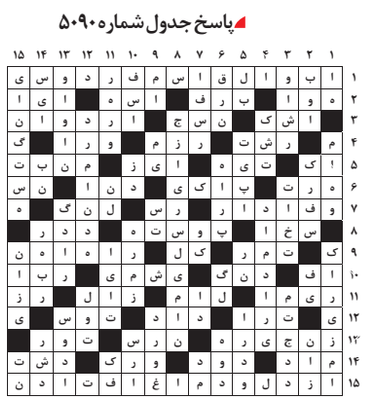
پاسخ جدول شماره ۵۰۹۰